

نقش تعیین‌کننده مستضعفین و روحانیت در جمهوری اسلامی

و نظری به مسئله تقلید

از مسائل دینی و اجتماعی و از رویدادهای ایدئولوژی - سیاسی مهم ما بعد از پیروزی انقلاب توجه و تکیه خاصی است که در جمهوری اسلامی ایران به طبقات محروم از مال و مقام و بر علما و روحانیت شده و نقش ممتازی که به این دو طبقه اعطا گردیده است.

نظر به اینکه موضوع، هم از نظر تاریخ‌نویسی و بررسی انقلاب و نظام کشورمان و هم از نظر جریانهای روز و معضلات و مشکلاتی که ملت درگیر با آنها می‌باشد حائز اهمیت است، لازم به نظر می‌رسد که گروهها و احزاب سیاسی، از جمله نهضت آزادی ایران، عنایت و اظهارنظری درباره آن بنمایند.

طبقه عوام و مستضعف در جوامع بشری

روی طبقه اول که سابقاً «عوام» نامیده می‌شدند و «مارکس» با دید اقتصادی و اجتماعی خود کارگران آنان را در جوامع پیشرفته صنعتی، «پرولتر» خوانده است. عنوان قرآنی «مستضعف» را گذارده‌اند. در حالی که در آیات و منطبق قرآن و استضعاف غالباً جنبه اعتقادی و فرهنگی دارد و مستضعفین کسانی شناخته شده‌اند که توسط مستکبرین از هر طریق (نه تنها مستکبرین از راه سرمایه‌داری) از آزادی و اختیار انتخاب دین و عمل به فرائض اجتماعی آن باز داشته شده‌اند نمونه آن مستضعفین بنی‌اسرائیل هستند که به وسیله فرعون از گرایش و تبعیت موسی (ع) ممانعت می‌شدند.

طبقه دوم که رأس و سنبل آنها مقام «ولایت فقیه» است، با امتیاز و اختیارات توسعه‌یافته و به خودداده‌ای جانشین طبقه «خواص» سابق یا علما و مراجع تقلید شده‌اند و در حقوق و اختیارات تا سرحد ائمه و انبیاء پیش رفته‌اند.

توجه خاص به زیردستان و محرومین جامعه که زیر ستم و اسارت یا استثمار زیردستان قرار دارند هزاران سال قبل از پیدایش سوسیالیسم و مارکسیسم، از سنن ادیان توحیدی و از برنامه‌های پیغمبران الهی بوده است. با این تفاوت که در زمان آنها مردم مظلوم و ستمکش فاقد امکانات مادی یا اجتماعی و محروم از قدرت و حقوقی بودند که بتواند مورد استفاده و استناد و بهره‌برداری طرفدارانشان قرار گیرد. پیغمبران و مومنین رأستین بدون کمترین چشمداشت و برخوردار مالی و مقامی، تنها به عنوان وظیفه الهی و به خاطر عدالت و احسان از مظلومین حمایت می‌کردند و برای احقاق حق آنها می‌کوشیدند اما در قرون ۱۹ و ۲۰ با تکامل افزار تولید و تحول شرایط اقتصادی و اجتماعی در کشورهای اروپا، کارگران و رنجبران به صورت توده‌های مفید و موثری درآمده بودند که می‌توانستند با تشکل و با اعتراض و اعتصاب، هم به توان و تولید کشورها و در نتیجه به حیات و حاکمیت دولت‌ها صدمات شدید بزنند و هم به صورت اسلحه نیرومندی توسط رهبران و احزاب طرفدار خود، برای رسیدن به قدرت و بهره‌برداری سیاسی به کار گرفته شوند.

در جمهوری اسلامی ایران نیز، از خود و از نام و حقوق «مستضعفین» برای تأمین قدرت سیاسی طبقه حاکم و تشکیل نیروی جنگی ایثارگر پاک‌باز کارساز به صورت وسیعی استفاده شده است. مقام رهبری و متولیان انقلاب توانسته‌اند از ترکیب دین و سیاست درخشانترین پیروزی‌ها در انقلاب و موفقیت‌های صنفی و سیاسی به دست آورند. علیرغم وعده‌ها و تبلیغات و ایجاد توقعات، چندان چیزی نصیب اکثریت قریب به اتفاق طبقه موسوم به مستضعف نگشته در بهره‌مندی از رفاه و درآمد و مخصوصاً آزادی و عدالت، از جهات عدیده‌ای وضع نامطلوبتری نسبت به قبل از انقلاب پیدا کرده‌اند، ولی این طبقه به انقلاب و به حاکمیت خیلی چیزها داده است.

طبقه روحانیت و مسئله تقلید

طبقه روحانیت یا علماء و اصحاب حوزه‌ها، البته در اثر انقلاب به وجود نیامده‌اند، اصل ولایت فقیه به صورتی که امروز مطرح است نیز از زمان «ملا احمد نراقی» به بعد یعنی از زمان فتحعلیشاه با نظریات موافق و مخالف و غالباً ناموافق (از جمله شیخ مرتضی انصاری از بزرگترین فقهای شیعه) مطرح بوده است. همچنین مسئله اجتهاد و تقلید در میان ما شیعیان و حتی برادران اهل تسنن از قدیم‌الایام طرف توجه قرار داشته است. مسلمانان درس نخوانده و یا کم‌بهره از فقه و حدیث، وظیفه و مصلحت خود را در این می‌دیدند که معارف و احکام دینی را از امامان اهل بیت علیهم‌السلام یا از امامان چهارگانه اهل جماعت و سنت فرا بگیرند و پس از درگذشت آنان مسائل خود را از اصحاب و شاگردان و از راویان آنها و از علمائی که برایشان صلاحیت اجتهاد و استنباط قائل بودند، بپرسند.

ولی رساله‌نویسی و تقلید از مجتهد اعلم متعدد یا واحد، به صورتی که اکنون رایج است و همچنین تمرکز حوزه‌ها و وجوهات شرعی، در سده‌های اخیر یعنی از عصر قاجاریه و مشروطیت به وجود آمده و پدیده نوین می‌باشد.

اولین و معتبرترین کتابی که می‌توان آن را نزدیک به رساله عملیه تلقی کرد کتاب «من لایحضره الفقیه» تألیف «ابن بابویه» می‌باشد که حالت تعلیم و تفسیر را داشته است. صاحب کتاب در هر باب درباره هر مطلب به ارائه احادیث و تحلیل روایات نقل شده از معصومین پرداخته تا خواننده و پرسش‌کننده با تشخیص و تفکر، تکلیف خود را تشخیص داده و اخذ تصمیم بنماید نه آنکه از آغاز خود را فاقد درک مسائل تلقی نموده و با تبعیت کورکورانه و مقلدانه خویشتن را از درک وظائف معاف دارد.

ضمناً تقلید آن طور که مورد فتوی و تصریح همه فقها و مراجع بوده است صرفاً در تشخیص و بیان احکام به طور عام می‌باشد نه در «مصادیق». بیان حکم کلی بر عهده فقیه است و انطباق احکام با موارد و اجرائیات از وظائف کسانی که قدرت تشخیص احکام را ندارند، می‌باشد.

توسعه و تکامل و تحمیلی که در دوران انقلاب عملاً پیش آمده است، اولاً تمایل به تمرکز فتوی و تشخیص در شخصیت یا مقام واحد مقام رهبری یا ولایت فقیه است ثانیاً تصریح فتوی و دستورهای فقهی از احکام کلی به مصادیق جزئی و اجرائیات و از مسائل عبادی و شرعی سابق به مسائل اجتماعی و حکومتی یا سیاسی روز و بالاخره قول عملی عصمت و صلاحیت و انتقال و اختیارات و امتیازات نواب خاص و ائمه اطهار و رسول اکرم، شخص ولی فقیه یا «امام»، اختیارات و امتیازات و ولایتی که مسیحیان قرون وسطی برای کلیسا و برای پاپ‌ها قائل بودند.

تقلید، داروی معجز آسای مسکن و محرک

با اعلام این مزایا و مقامات برای علماء و روحانیت برخاسته از انقلاب اسلامی ایران، با یک تیر دو نشان زدند. اولاً بار سنگین تشخیص را از دوش طبقه عوام و مستضعفین برداشته آنها را از تفکر و از تفحص و تصمیم در مسائل و موضوعات دینی و اجتماعی و در معضلات سیاسی و مملکتی که یکی از مشکل‌ترین خصیصه‌ها و وظائف هر انسان است، آزاد ساختند، برایشان این راه راحت را باز کردند که چون سواد درست در احکام فقهی و حق قضاوت و تصمیم‌گیری در امور حکومتی و سیاسی که جزئی از دین و زندگی است و مشمول تقلید و امامت می‌باشد ندارند، ناچار باید مقلد مطیع و رهرو خط امام باشند. ثانیاً از خیل عظیم توده متدین و محروم از دین و دانش که اکثریت کاسب‌ها و کارگران و مخصوصاً روستائیان را تشکیل می‌دهند نیروئی مخلص، مشتاق و فرمانبردار که آماده برای اجرای هر کار و فرمان باشد به وجود آوردند. از این دو هدف که بگذریم هدف سومی نیز در رابطه با خود روحانیت و به کارگیری آن مطرح می‌شود که در قسمتهای بعدی از آن سخن خواهیم گفت.

البته تنها عوام ایران و «مستضعفین» اصطلاحی انقلاب نبوده‌اند که تحت تأثیر تبلیغ و تلقین فوق‌القرار گرفتند، کسان زیادی نیز که در مفهوم قرآنی کلمه و نیز به لحاظ اقتصادی و اجتماعی مستضعف محسوب نمی‌شوند و برخی از کسانی که در سالهای مبارزات بعد از جنگ دوم و ملی شدن نفت در خانواده‌ای مرفه و روشنفکر پرورش یافته و به دین روی آورده بودند نیز در همین خط قرار گرفته تحت قیمومیت و سرپرستی روحانیت عهده‌دار مشاغل حساسی می‌باشند.

در اینجا ذکر این نکته لازم است که اگر منظور از «مستضعفین» زحمتکشان کم‌درآمد یا بیکار و بی‌سوادی و کم‌سوادی هستند که روستائیان، کارگران، صنعتگران و کسبه و کارکنان جزء مؤسسات را تشکیل می‌دهند، اکثریت این افراد در ابتدای انقلاب با رشد و آگاهی که در تمام ملت تدریجاً پیدا شده بود، معتقد و مایل به انقلاب بوده و علاقه‌مندانه در آن شرکت کرده‌اند. ولی اوضاع و آمار بدان منوال باقی نمانده است. رفته رفته غالب این اشخاص و اصناف در اثر برخورد با سختیها و محرومیت‌های بعد از پیروزی یا خلف وعده‌ها جز ناراضیها و مخالفین قرار گرفته‌اند ولی جرأت اعتراض و استنکاف از اطاعت و همکاریهای الزامی را ندارند..... بیشتر کسانی هنوز لیبک می‌گویند و به جبهه می‌روند از روستاها هستند. بعضی هم یا به دلیل ناچاری و نادانی و ناداری و دور بودن از اطلاعات و واقعیات به جبهه‌ها می‌پیوندند.

نقش تقلید دینی در انسانها و کارآئی آن در زندگی روزمره، به لحاظ روانشناسی و جامعه‌شناسی قابل توجه است. همانطور که اشاره شد مشکلترین کار آدمیزاد تفکر و ابداع و اعمال اراده است. انسان زیر باز زحمت و مشقات الزامی عادی شغلی و انجام وظائف غریزی حیوانی یا اجرای دستورات کارفرمایان و حتی پیشینیان می‌رود، تا بتواند از به کار انداختن عقل و ابتکار و استقلال یا تفحص و تشخیص و تعهدات و به طور کلی از اتکای به نفس و بازگشت به خویش و خود مختاری، فرار کند. حتی ترجیح می‌دهد در کارهای ارادی و حتی عبادی زحمت تفکر به خود ندهد. بی‌جهت نیست که فرموده‌اند «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه»^۱ و در قرآن کریم اولین میراث فرهنگی که از ابراهیم بنیانگذار اسلام و انسان اسوه یاد

1- یک ساعت اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

می‌شود «الا تزر وازره وزر اخری»^۱ است. افراد عادی به راحتی و به طور طبیعی از بهره‌برداری و تقلید و از اطاعت و حتی عشق ورزیدن به توانمندان و طاغوتها و به کسانی که آنان را برتر از خود و برخوردار از تعالی و تقدس تصور می‌نمایند، استقبال می‌نمایند و علاقمندان سر به آستان اربابان زر و زور و تزویر می‌سایند و داوطلبانه از آزادی می‌گریزند. رسالت و برنامه اصلی پیغمبران تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان از طریق بیرون بردن آنان از مسیر پرستش مخلوقات و عبادت و اسارت انسانهای دیگر و راهنمائیشان به صراط مستقیم شناسائی و بندگی خداوند ذوالجلال، بوده است.

به این ترتیب طبقه تعمیم یافته و تحریف یافته مستضعفین ایران که از یک طرف هدف تحول و تداوم انقلاب بود مورد عنایت رهبری و تبلیغات قرار گرفته و از طرف دیگر علیرغم عدم تحقق انتظارات و وعده‌های قبل از پیروزی، وسیله بسیار نیرومندی برای تأمین قدرت نظام حاکم و اجرای برنامه‌های سنگین آن گردید و نقش اصلی را ایفا کرد.

همکاری و خدمت شایانی که علماء به انقلاب و نظام کردند.

توجه و تکیه بر طبقه روحانیت نیز همچون «مستضعفین»، هم جزئی از هدف و برنامه بود و هم تدبیری شگرف و وسیله‌ای برای رسیدن به بزرگترین موقعیت‌ها گردید.

همانطور که در نشریات گذشته نهضت به طور اجمال آمده است، دو عامل دیرینه و محرک اصلی موجب پیوستن روحانیت ایران به مبارزات پنجاه ساله بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضا شاه و ورود آنان در صحنه سیاست و حکومت گردید. این دو عامل یکی احیاء حیثیت و منزلت و باز پس گرفتن مقاماتی بود که پس از هجوم تمدن و تسلط اروپا به کشورهای اسلامی از دست داده بودند و دیگری جبران ناکامی‌ها و عقب‌افتادگی‌های گذشته و احراز قدرت و شوکت برای خود و برای دیانت بود.

برانگیخته شدن مردم علیه استعمار و استیلای خارجی روشن شدن نقش استبداد بعد از تجربه ملی شدن نفت، نهضتی در کشور ما به وجود آورد که هدف و خطوط اصلی آن آزادی و استقلال و استقرار حکومت مردمی بر مبنای عدالت و ایدئولوژی اسلام، و هدایت این نهضت با گروه‌های ملی مسلمان بود. شرایط فوق فرصت فوق‌العاده‌ای برای روحانیت پدید آورد که در جهت جبران محرومیت‌های گذشته وارد صحنه شده و با استفاده از امکانات و آمادگیها، رهبری بلامنازع نهضت را در دست گیرد.

اسباب کار طبیعی برای رسیدن به این هدف دو عامل عقیدتی و نیروی متشکل بود که اولی به عنوان اسلام و دومی به صورت روحانیت در اختیار بودند. ضمناً مابین آن دو یک همسازی عقیدتی یا وحدت سازمانی و اتصال، همچون دو روی سکه واحد برقرار شد و اعلام گردید که «اسلام مساوی با روحانیت و روحانیت مساوی است با اسلام» لشکر تشکل یافته ورزیده و گسترده روحانیت تشیع با لبیک گفتن به دعوت امام و عهده‌دار شدن تبلیغات و مقامات (و منافع) آخرت و دنیا را در دسترس خود می‌دید. چه بهتر که با جان و دل و با تمام نیرو و توان کارگر وابسته و کارفرمای دلبسته این رسالت باشد، که تداوم رسالت انبیاء و موجب سربلندی و رهبری در دنیا و آخرت است! به ویژه که کمتر کسی جرأت داشت با سیل عظیم انقلاب مقابله کند و بر صفوف مردم جدائی اندازد!

بنابراین توجه و تکیه به طبقه روحانیت، البته به شرط موافقت و اطاعت آنها که هدفی برای بازگشت

۱- نجم ۲۸-۳۹: همانا که هیچ باربردار و گنه‌کار بار دیگری را بر نمی‌دارد و اینکه انسان را بهره جز در کوشش خود نیست.

ایران به اسلام فقهاتی و به علماء بود نیز وسیله موثری برای به ثمر رساندن انقلاب و به کرسی نشاندن اهداف تحول یافته آن گردید. نتیجه عملی این امر اسلامی شدن انقلاب و همه نهادها و برنامه‌ها، دولتی شدن اسلام، ادغام سیاست در دین و تبعیت هر دو از روحانیت، الغای اختیار انسانی و آزادی و اجباری شدن احکام و عقاید بود.

نهضت ضد تخصص و اولویت دادن به مکتب و تعهد، که در سالهای ۵۹ و ۶۰ اوج گرفته و به پیروزی رسید، مولود عنایتی بود که به دو دسته باسوادان و بی‌سوادان یعنی روحانیون و مستضعفین داشتند تا دسته اولی به صورت فرماندهان وفادار و دسته دوم به عنوان فرمانبرداران مطیع وارد صحنه شوند. طبقات واسط و لو باارزش و غیرمخالف و کارآ که نه مقلد مطیع و نه مجریان گوش به فرمان روحانیت بودند از مشاغل و مقامات و حتی حق تحصیل و کار حذف شده نقش کارگشائی و کارشناسی یا یکسره به دست آن دو دسته بدهند.

حلقه خارجی

تا اینجا حلقه داخلی برنامه و بنیادهای تداوم و تحول اسلامی انقلاب که ناظر به ملت و دولت ایران است، از جنبه‌های مثبت و نیرومندی آن توضیح داده شد.

حلقه وسیع‌تر دیگر یا حلقه خارجی و تهاجمی و تخریبی که یکسال بعد از پیروزی انقلاب شکل و قوت گرفت، در افتادن با استکبار و الحاد، یا برانداختن امپریالیسم و ابرقدرتهای سرمایه‌داری و ریشه‌کن کردن فتنه و فساد در صحنه بین‌المللی به عنوان صدور انقلاب و بسط اسلام بود.

طبقه اول، یعنی علما و روحانیت، با مهارت و سهولت تمام موفق شدند در سایه توجه و تکیه بر مستضعفین و شبه مستضعفین، با استفاده از نخائر و سرمایه‌های هزار ساله اسلام و تشیع و به کار انداختن اصول تقلید و ولایت فقیه در تعبیرهای جدید و تسری آن به مصادیق، سپاه سرسپرده کمر بسته جانبازی در قشرهایی از مردم مسلمان با اخلاص و با استعداد متشکل ساخته، برای برداشتن بار عظیم امانت و رسالتی که به وکالت از طرف خدا برای خود قائل بودند به حرکت درآوردند، و به طور خلاصه ایران و اسلام را تا جائی که خود، حق و مصلحت دیده‌اند برسانند.....

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌برد هر جا که خاطر خواه اوست

ویژگی و نشانه نبوغ

بدون تردید از ویژگیهای رهبر انقلاب اسلامی ایران و از مظاهر نبوغ و هنرمندی شخص آقای خمینی که تاریخ با خطوط برجسته ثبت خواهد کرد، همین توجه و بهره‌برداری ایشان از این دو طبقه که قبلاً در جامعه ایران به ویژه در صحنه سیاست نقش فعالی نداشته‌اند و همچنین پیوندی که با تقلید از مقام «ولایت فقیه» میان آن دو برقرار نموده‌اند خواهد بود. مقام رهبری از این راه حداکثر استفاده، با حداقل کوشش و هزینه در جهت رسیدن به اهداف خود، انقلاب و نظام را نموده‌اند. بدون شک، اعمال این تدبیر و ابراز چنین قدرت یا خصلت به هیچ وجه حالت تصنع یا تعلیم و تحمیل از خارج را نداشته بلکه جوششی از طبع و طبیعت و ریشه‌دار در زندگی و آمال و افکار گذشته ایشان بوده است.

به نظر نمی‌آید که هیچ یک از رهبران یکی دو قرن اخیر ایران چنین ابتکار و توفیق در ترکیب و تحریک توده‌های عوام و خواص ملتها را پیدا کرده باشند.

روی دیگر سکه

تا اینجا وجهه درخشان با طرف فعال و موفق سکه یعنی وجهه پیروز انقلاب و رساننده رهبری به هدفهای مورد نظر بود. پیروزی بزرگی که به پشتوانه اراده‌ای تزلزل‌ناپذیر و مسخرکننده سایر اراده‌ها و نیروها، بی‌اعتنا به همه موانع و موازین، با طرح و پیاده ساختن مشکل‌ترین برنامه تاریخ ایران در ستیزه‌گری علیه بزرگترین ابرقدرت جهان و برانگیختن کشور برای پذیرش طولانی‌ترین جنگ، علیرغم محرومیت‌های شدید و مرگ و ویرانی فراگیر! به دست آمده است.

وجهه و یا طرف دیگر سکه نتایج و آثار حاصله از موفقیت و پیروزیها برای حال و آینده کشور در زمینه‌های زیر می‌باشد.

۱- خشنودی و خواسته خدا و سودی که عاید اسلام و مسلمانی در ایران و جهان شده است یا خواهد شد.

۲- بهره‌ای که روحانیت تشیع در کسب حیثیت و تأمین بقاء خود برده است و سرنوشتی که در انتظارش می‌باشد.

۳- دست‌آوردها و منافعی که ضعفا و محرومین یا به اصطلاح امروزی مستضعفین ما و به طور کلی توده و ملت ایران از این رهگذر در تأمین خواسته‌های قبل از انقلاب یا وعده‌های داده شده به دست آورده است.

بدیهی است که موضوع و مسئله، بسیار دامنه‌دار و مشکل بوده و در یک نشریه نخواهیم توانست به تمام جوانب آن برسیم. در نشریات گذشته نهضت، تا حدودی به برخی جوانب پرداخته‌ایم و امیدواریم در آینده بتوانیم به تفصیل بیشتری بپردازیم. فعلاً نه روی کیفیت و کمیت پیروزیها بر می‌گردیم، نه بحث جدیدی نسبت به رابطه جنگ با قرآن و سنت و تبعاتی که برای صدور اسلام و برای زندگی مردم و آبادی و آینده کشور داشته و ضایعات و ویرانیهای به بار آورده، باز می‌کنیم، و نه وارد ضرورت و حدود رهبری شده اساس ولایت فقیه را مطرح می‌سازیم.

تقلید، کلید مشکل گشا

آنچه می‌خواهیم مورد بحث قرار دهیم محور و مفصل یا کلید رمزی است که با به کار گرفتن آن ترکیب و تحریک مستضعفین و روحانیون بعد از پیروزی انقلاب تحقق یافته است. این کلید مشکل‌گشا چیزی جز مسئله تقلید نیست.

«تقلید البته یک مسئله و مقوله فقهی و از مباحث دینی بوده خارج از قلمرو فعالیت و فکر یک حزب سیاسی محسوب می‌شود. ولی چون در جامعه انقلابی ما از ابزار کار اصلی حکومت گردیده و به صورتی بنیادی مورد استفاده سیاسی و اجتماعی قرار گرفته است تحلیل و توجه به آن ضرورت پیدا می‌کند. روحانیت، دین و سیاست را در هم ادغام نموده مجموعه را زیر نظارت و قیومیت قرار داده و بدون آنکه در مسائل حکومتی و اجتماعی و سیاسی کار زیاد کرده باشد به مسئله تقلید بعد سیاسی داده است. لذا بحث و بررسی ما نمی‌تواند فارغ از دید مذهبی یا شرعی باشد بنابراین استناد و اتکاء ما به همان منابع و مبانی خواهد بود که اعتقاد و الزام تقلید برای عوام را به وجود آورده و موجب آمریت علماء و روحانیت

1- برای اطلاع بیشتر در این زمینه به نشریه «جنگ و صلح» از نهضت آزادی ایران مراجعه شود.

شده است. یعنی مبانی بحث، بررسی قرآن و سنت و روایات رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام در این زمینه خواهد بود.

به طور نمونه متذکر چند آیه و حدیث می‌شویم که حالت کلیدی دارند و پس از آن روایتی را ترجمه و تحلیل می‌نمائیم که در اسلام فقهاتی به عنوان مهمترین مبنا و مدرک برای تقلید و مرجعیت و ولایت انتخاب شده است. روایتی که ناظر به هر دو طبقه مستضعف (اصطلاحی) و روحانیت بوده شرایط تقلید را با تفصیل و توصیفهای آموزنده و روشن بیان می‌نماید و به علاوه این خصوصیت را دارد که مسلمانان و شرایط اجتماعیشان را با امت‌های دیگر و شرایط مشابه مقایسه نموده تصویری از یک انسان‌بینی و جامعه‌شناسی کلی به دست می‌دهد.

الف- چند آیه

۱- سوره اسراء آیه ۳۶- ولاتقف ما لیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا. (و پیروی از چیزی که بدان آگاهی و علم نداری مکن. بدان که گوش و چشم و دل، تمام اینها در باره آن (تبعیت و عملی که می‌کنی) نزد خدا مسئول‌اند).

این آیه از نصوص قرآن و بعد از آیاتی در نهی از شرک و قتل نفس و زنا آمده است. به دلیل این آیه و آیات فراوان دیگر، هر فرد انسان مسئول عقاید و افعال خود می‌باشد و متعهد و موظف است با به کار انداختن حواس و ادراکاتی که خدا به او داده است در هر کار با علم و اطلاع و تشخیص قدم بگذارد و دنباله‌روی کورکورانه از هیچکس و هیچ چیز ننماید.

۲- انفال آیه ۲۲- ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون. (همانا که بدترین جنبندها در نزد خدا (از نظر خصلت یا عدت) لالان و کرانی هستند که عقل خود را به کار نمی‌اندازند).

منظور کسانی هستند که روی نادانی و نفهمی، بدون تعقل و تفکر در برابر آیات خدا نسبت به افکار و عقاید یا اعمال و رفتارهایی که به آنها عرضه می‌شود، اتخاذ تصمیم می‌نمایند. این آیه باز می‌رساند که انسان اگر عقل و شعورش را مورد استفاده قرار ندهد، بنا به عادات کهنه یا راحت‌طلبی غیرمسئولانه و تنبلی ناآگاهانه، درهای تفکر و تعقل را به روی خود ببندد، پیش خدا منفور و مردود است و به خود و به خدا خیانت می‌نماید.

۳- سوره احزاب آیه ۷- ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا. (ما از آقایان و محترمین و از بزرگان و زورمندان قوم اطاعت کردیم آنها ما را به گمراهی انداختند).

این آیه جوابی است که قرآن از زبان مستضعفین در هنگامی که در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند، نقل می‌نماید. عوام و ناتوانانی که روی نادانی و ناچاری اعتماد و اطاعت نسبت به موجهین رؤسا و (ناخوانا) یا صاحبان زور و تزویر کرده و به بیراهه افتاده‌اند و نفهمیده و سپس ندانسته مرتکب کفر و گناه شده‌اند. در روزی که چهره‌شان دگرگون می‌شود و آرزو می‌کنند که ای کاش ما به جای فرمانبرداری از این عناصر، اطاعت از خدا و رسول کرده بودیم. در سوره مؤمن هم آمده است وقتی که در جهنم به منازعه می‌پردازند، مستضعفین به مستکبرین می‌گویند ما پیروان شما بودیم آیا می‌توانید بخشی از آتش را از ما بردارید؟ جواب می‌دهند ما همگی در آتش هستیم و خداوند میان بندگان قضاوت کرده است.

۴- سوره نساء آیه ۵۹- یا ایها الذین آمنوا اطیعواالله واطیعواالرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فروده الی الله والرسول. (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر را اطاعت

کنید پس اگر در چیزی و موردی اختلاف و نزاع پیدا کردید آن را به خدا و رسول برگردانید.)

در میان ۳۰ آیه‌ای که قرآن امر یا توصیه به اطاعت از خدا و رسول کرده است آیه فوق تنها آیه‌ای می‌باشد که به دنبال خدا و رسول نام از «اولی الامر» می‌برد. علمای امامیه و شیعه تا قبل از انقلاب اسلامی اولی الامر را، ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام دانسته‌اند ولی پس از پیروزی انقلاب اطاعت از مقام رهبری نیز اطاعت از اولی الامر قلمداد شده است. اگر این برداشت را هم بپذیریم باید بگوئیم که در آیه به دنبال امر به اطاعت از اولی الامر، بلافاصله اضافه شده است که چنانچه اختلاف نظری و نزاعی فیما بین شما پیش آمد، برای حل اختلاف و حکم، به خدا و رسول (یا به فرمایش مولای متقیان علی، به محکمت قرآن و به سنت جامعه پیغمبر یعنی سنتی که مورد قبول همگان باشد) مراجعه نمائید. اگر بنا بود اطاعت از مراجع تقلید و ولایت فقیه یا از رهبران و حکمرانان دولتهای اسلامی، قطعیت عام داشته باشد حتماً گفته می‌شد که در صورت بروز اختلاف و منازعه تبعیت از آنچه ولی امر می‌گوید نموده تسلیم نظر و فرمان او بشوید.

سوره توبه آیه ۳۱- اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مریم و ما امروا الا ليعبدوا الها واحد لا اله الا هو سبحانه عما يشركون.

احبار (علمای یهودی) و رهبانان (زاهد و عابدهای مقدس مسیحی) خود را و مسیح پسر مریم را به جای خدا یا در کنار خدا ارباب و سرور گرفتند در حالی که امر نشده بودند جز آنکه خدای یکتا را بندگی نمایند و ساحت او (از چنین شریک‌سازیهای متدینین و مشارکت داشتنها) منزّه است.

این آیه در مذمت یهودیان و مسیحیانی است که از توحید به شرک منحرف شده و علما و زهاد و حتی پیغمبرشان حضرت عیسی را به جای خدا ارباب و سرور خود گرفته اطاعت و احترامی را که شایسته مقام الوهیت است درباره آنها به جای می‌آورند. در حالی که دستور داشته‌اند که جز خدای یکتا بندگی کسی را نکنند. حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز در تفسیر این آیه ارباب گرفتن را اطاعت کورکورانه معنی کرده‌اند.

ب- چند حدیث

۱- حدیث نبوی معروف «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» (و مسلمة)

(طلب دانش بر هر مسلمان (و زن مسلمان) واجب است)

سوادآموزی یا دانش‌آموزی به موجب این حدیث واجب کفائی نبوده برای همه مسلمانان واجب عینی است و هیچ مسلمانی حق ندارد بگوید چون بی‌سواد و جاهل در قرآن و احکام هستیم باید تقلید و تبعیت از دیگری بنمایم.

بنابراین هر فرد مسلمان لازم است، لااقل در حد متعارف و ضرورت ابتدائی، هوشیاری و آگاهی در کار دین و دنیا و امور فردی و اجتماعی خود کسب نماید و نادان و ناتوان نماند. پیغمبر بزرگوار ما خواسته است امت او از جاهلیت شرک بیرون آمده مانند امت‌های موسی و عیسی در زمره گمراهان یا «ضالین» آخر سوره حمد در نیایند. حدیث در تأیید و تسهیل فرمان قرآنی «و لا تقف ما لیس لک به علم» آمده است تا هر کس مستقلاً و متعهداً صاحب تشخیص و اختیار و تصمیم باشد.

با آنکه رسول اکرم و ائمه اطهار به کرات تأکید کرده‌اند که به فرزندان قرآن بیاموزید، متأسفانه در میان ما فارسی‌زبانان ایرانی و شیعیان هزار سال است که آموزش قرآن در سطح بی‌حاصل روخوانی و تجوید و نفهمیدن قرآن متوقف گشته و حتی بعد از پیروزی انقلاب نیز در این رویه تغییری حاصل نشده

است، به رأستی ما از جمله کسانی هستیم که با جدا شدن از قرآن موجبات گلابه پیامبر (ص) را فراهم آورده‌ایم.

قرآن از زبان رسول چنین گله می‌کند که: «خدايا قوم من قرآن را مهجور قرار داده و به دست فراموشی سپردند». (فرقان ۳۰).

۲- حدیث نبوی «لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»

(فرمانبرداری از آفریدگان در آنجا که نافرمانی آفریدگار است مجاز نمی‌باشد).

این کلام پیغمبر بزرگوار جواب ردی است که به اصل «المأمور معذور» فرهنگهای استبدادی و به مامورین و مزدوران حکومتی و مجریان سرسپرده طاغوتها داده می‌شود. و میزان انضباط و اطاعت مجاز از فرماندهان و متولیان و رهبران را معین می‌کند. به موجب این فرموده رسول خدا هر فرمانبر و مأمور و مجری لازم است قبل از اطاعت و اجرای رهنمود و حکم، تشخیص گناه و ثواب بودن آن را بدهد و تنها در صورتی که دستور رهبری و فرماندهی را موافق با رضا و حکم خداوند دید اطاعت نماید.

عمل کردن به این فرمان علاوه بر آنکه مسلمانان را از تقلید کورکورانه که منجر به معصیت می‌شود باز می‌دارد، موجب آن می‌گردد که رهبران و فرماندهان نسبت به دستوراتی که می‌دهند دقت کامل داشته باشند زیرا وقتی بدانند اگر فرمانی خلاف حکم خدا صادر نمایند تردید و تمرد پیش خواهد آمد، قبل از هر تصمیم و تحمیل خواهند اندیشید که جز آنچه حق و رضای خدا است دستور و رهنمودی ندهند و خودکامگی به خرج نداده تشخیص و تصمیم‌ها را با مشورت اهل معرفت و صلاحیت اتخاذ نمایند و در معرض آگاهی و جلب اعتقاد و اعتماد مردم قرار دهند.

۳- در فرمان علی علیه‌السلام به مالک اشتر، والی اعزامی به کشور مصر.

ولا تقولن انی مؤمر امر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب: و منهکه للدين و تقرب من الغیر.

(و نباید بگوئی که مرا حکومت داده‌اند پس دستور می‌دهیم و باید اطاعت کنند. این کار دل را سیاه

و دیانت را ضعیف و تباه کرده زوال نعمت را نزدیک می‌نماید).

آیات و احادیث فوق نشان می‌دهند که آنچه مورد نظر خدا و پیامبر بوده پیروی مسلمانان از علم و احتراز از تقلید کورکورانه می‌باشد. بر اساس این آیات و احادیث فرد عامی نمی‌تواند بگوید چون متخصص و متبحر در دین نیستم مسئولیتی ندارم و بدون مطالبه دلیل از کسی تقلید می‌کنم. در اینجا باید بگوییم عدم مطالبه دلیل جزئی از توقیف تقلید است. و این خود با کتاب و سنت که مردم را به تفکر و تدبیر و به اقامه برهان دعوت می‌کند مبانیت آشکار دارد. شاید به همین دلیل باشد که تا قرن دهم هجری نه در کتب علماء مسئله‌ای تحت عنوان وجوب تقلید و یا تقلید از اعلم ذکر شده، نه تقلید به صورتی که امروز متداول است در میان شیعیان مطرح بوده و نه رساله‌های عملیه به صورت امروزی رواج داشته است.

گسترش فقه و پیدایش رساله عملیه

البته در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر چنین است گسترش فقه و رواج رساله‌های عملیه از کجا آغاز گردیده است. بررسی تاریخچه و مسیر فقه نشان می‌دهد که این گسترش مولود مو شکافی مقدسینی بوده که گمان برده‌اند خدا برای هر کار حکمی تفصیلی از وجوب یا حرمت مقرر فرموده و آنان

را موظف ساخته است از آن حکم پیروی کنند. به عبارت دیگر به گمان آنان آفریدگار درهیچ کاری انسان را آزاد نگذاشته است. این تصور موجب سئوالات فراوانی شده که نخست به صورت «جوابات» در قرون اول و سپس به صورت «رساله‌های عملیه» قرون اخیر درآمده است. فقها برای پاسخ گفتن به این سئوالات به تکاپو برخاسته و چون نتوانسته‌اند تنها از کتاب و سنت پاسخ گویند از تجاربی که در منطق و فلسفه یونان به دست آمده کمک گرفته و علم اصول را پدید آورده‌اند، اتکاء فقهاء به علم اصول به حدی است که مرحوم آیت‌الله خراسانی صاحب کفایه معتقد است، مهم‌ترین شرط برای رسیدن به درجه اجتهاد، علم اصول و شناخت قواعد آن است. در حالی که آن مرحوم معرفت اجمالی یا آشنائی به زبان عرب و تفسیر قرآن را برای مجتهدین کافی می‌داند.

ولی قرآن کریم به نفسانیات این گونه مقدسین توجه داشته و در آیه ۱۰۱ سوره مائده با فرمان «لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوکم» از این گونه تصورات و طرح این سئوالات برحذر داشته است. چنانچه علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد: و ان تسئلوا دلالت دارد بر این که سئوالات، سئوالاتی بوده مربوط به خورده ریزهای احکام دین و چیزهایی که تفحص و کاوش در آنها جز دشوار کردن دین و سنگین کردن بار تکلیف نتیجه‌ای ندارد، و در ذیل این آیه روایتی از امام علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که فرموده «خداوند بر شما واجب کرده است واجباتی را مبدا ضایعش بگذارید و تحدید کرده حدودی را مبدا از آن تجاوز کنید، نهی کرده است از اموری مبدا حرمت خدای را در آنها رعایت نکنید و سکوت کرده است از اموری که سکوتش نه از روی فراموشی بوده مبدا در اثر جستجوی از آنها خود را به زحمت اندازید». علامه طباطبائی علاوه بر روایات فوق روایتی از کافی از امام باقر نقل می‌نماید که فرموده هر وقت برای شما حدیث می‌گویم از من بپرسید که مستند آن کدام یک از آیات قرآنی است تا من حدیث را برای شما با آیات تطبیق کنم. آنگاه در ضمن سخنان خود فرموده پیامبر (ص) از قیل و قال، اسراف مال و زیادی سئوال نهی فرموده (ترجمه المیزان جلد ۶ ص ۲۴۰ و ۲۴۴).

مشکلاتی که سئوالات بیجا برای جامعه اسلامی پدید آورده، مورد توجه برخی فقهاء و حتی متأخرین نیز بوده است. آنان به روشنی می‌دیدند این موشکافی‌ها فقه را از مسیر اولی خود منحرف ساخته و به صورت ناهنجاری درآورده است. شادروان ملا احمد نراقی فقیه بزرگوار و بنیانگذار مکتب ولایت فقیه به حدی از این وضع ناراحت بود که در مثنوی «طاقدیس» لب به شکایت گشوده چنین می‌گوید:

هست علم فقه احکام ای پسر	گرچه نزد اهل ایمان معتبر
لیک امروز آن همه تحییل شد	سد راه و مانع تکمیل شد
فقه خوب آمد ولی بهر عمل	نی برای بحث و تعریف و جدل
پشنگلی گر جست از بزی	کور شد زان چشم مرد هرمزی

1- شهید مطهری در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می‌نویسد: افراط در مباحثه و شیوع علم اصول ... طلاب را از واقع‌بینی در مسائل اجتماعی دور می‌کند. . . روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد و این بزرگترین عاملی است که سبب می‌شود طلاب در مسائل واقع‌بینی نداشته باشند.

2- از چیزهایی نپرسید که اگر آشکار شود شما رانارحت کند.

آن دیت آیا به صاحب بز بود	یا دیت با قاضی هرمز بود
گر ز قاف افتاد عنقا در چهی	چند دلو از آن کشی گر آگهی
خون حیض آید برون از گوش زن	حکم او چبود بگو ای بوالحسن
گر زنی گردد ز جنی حامله	ارث او چبود ز جن ای صد دله
این غلط باشد غلط اندر غلط	صرف کردن عمر خود را زین نمط
خود بده انصاف ای مرد گزین	هیچ عاقل می کند کاری چنین؟
وقت تنگ خویش را بفروختن	این شلنگ تخته ها آموختن
نام آن را علم کردن ز ابلهی	بردنش نزد ملائک وانگهی؟

ولی صرف نظر از علت گسترش فقه آنچه مسلم است این است که مسئله تقلید از قریب چهار قرن در میان شیعیان راه یافته و سکه رایج روز شده است.

برخی از فقهای که درباره تقلید اظهار نظر نموده اند جائز بودن آن را حتی به کتاب و سنت ندانسته بلکه جواز آن را امری بدیهی و فطری تلقی نموده اند و چنین استدلال نموده اند که مراجعه مردم به متخصصان در اموری که از آن بی اطلاعند امری رایج و طبیعی است. آیت الله ملا محمد کاظم خراسانی دلیل وجوب تقلید را بر فطری و بدیهی بودن آن قلمداد نموده و ادله ای را که دیگران برای اثبات تقلید از کتاب و سنت آورده اند قابل قبول نمیداند.¹

ج- روایت «فللعوام ان یقلدوه»

این روایت معمولاً مورد استفاده علما و فقهای شیعه بوده از پایه ها و مبانی تقلید و رهبری روحانیون و ولایت فقیه شمرده شده است. آن قسمت از روایت (یا تنها قسمت از روایت) که از امام ششم حضرت صادق علیه السلام نقل می شود چنین است:

فاما من كان الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه.

(اما کسانی از فقهاء که خویشان دار و دین دار و مخالف هوای خواسته های نفسانی خود بوده و از فرمان مولای خود (خدا) اطاعت کنند به سود عوام (غیر فقیهان) است که از چنین افرادی تقلید کنند.)

متن کامل روایت در «کتاب النوادر فی جمیع الاحادیث» تألیف مرحوم فیض کاشانی در باب «کسانی از علماء که پیروی از آنها جایز است و کسانی که متابعت از آنان جایز نیست» و بخش عمده آن در جلد هجدهم کتاب «وسائل الشیعه» تألیف «شیخ حر عاملی» در باب «جایز نبودن تقلید از غیر معصوم...» آمده که ما فتوکپی این قسمت از هر دو کتاب را در آخر نشریه آورده ایم.

ترجمه قسمتی از حدیث که با این بحث مرتبط است به صورتی که در «النوادر» نقل شده به قرار ذیل است.

«امام حسن عسگری در تفسیر آیات ۷۸-۷۹ سوره بقره که می فرماید: «[بعضی از عوام که خواندن و نوشتن ندانند تعلیمات را جز آمال و آرزوهای باطل خود نپندارند و تنها پایبند خیالات خام و پندار بیهوده

1- مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الامه و تنزیه المله» قسمت اول این روایت را نقل نموده و مورد استفاده و استناد خود در زمینه حکومت مشروطه و آزادی و حاکمیت ملی قرار داده است و مرحوم مطهری در سخنرانی خود عنایت و استمداد به قسمت موخر نموده است.

خویشند. پس وای بر آن کسانی که از پیش خود چیزی نوشته و به خدای متعال نسبت می دهند تا به بهای اندک (و متاع ناچیز دنیا) بفروشند پس وای بر آنها از آن نوشته‌ها و از آنچه (مال و مقام) از آن نوشته‌ها به دست می آورند]» فرمود:

«مردی از امام صادق پرسید با وجود آنکه عوام یهود شناختی از کتاب (تورات) به غیر از آنچه از علمایشان شنیده بودند نداشتند چگونه خدای تعالی آنان را به دلیل تقلید از علما و پذیرش قول آنان مورد مذمت قرار داده است. آیا عوام یهود مانند عوام ما (مسلمان) نیستند که از علمای خود تقلید می نمایند؟»
امام صادق در پاسخ فرمود: «عوام ما از یک جهت با عوام یهود متفاوت و از جهت دیگر با آنان یکسانند. یکسانی آنان در این جهت است که خداوند هر دو گروه را به دلیل تقلید از علمایشان مورد مذمت قرار داده است ولی در جهتی دیگر با هم متفاوتند.»

آن مرد گفت ای فرزند رسول خدا توضیح بفرما.

امام صادق فرمود:

«عوام یهود علماء خود را به دروغوئی آشکار و رشوه‌گیری و حرام‌خواری و تغییر دادن احکام واجب به دلیل وساطت‌ها، اعمال نظرها و ساخت و پاختها می شناختند و از تعصب شدید آنان که در اثر آن دین را ترک نموده، حقوق مخالفان خود را نادیده گرفته و اموال دیگران را در اختیار موافقان خود قرار داده و به صاحبان اموال ظلم می نمودند، آگاهی داشتند. عوام یهود در دل می دانستند علمائی که چنین کنند فاسق اند و نمی توان سخنانی که آنان از خدا و یا فرستادگان وی نقل می کنند باور کرد. از این روست که خدای تعالی عوامی را که از کسانی که نمی توان سخنانشان را باور نمود یا عملشان را پیروی کرد تقلید می کنند مذمت نموده است. بر عوام واجب است که خود درباره امر رسول خدا بیندیشند زیرا امر رسول خدا آشکارتر از آن بود که بر کسی پنهان بماند.»

امام (ع) اضافه فرمودند که:

«عوام ما نیز هنگامی که از فسق آشکار و تعصب شدید و تهاجم فقهای خود به سوی کالای دنیا و اعمال حرام و نابود ساختن مخالفینی که برای اصلاح به مخالفت برخاسته‌اند و محبت فراوان به موافقیانی که سزاوار دلت و خواری هستند، آگاه شوند و باز از آنان تقلید کنند مانند یهودیانی هستند که خدای تعالی آنان را به دلیل تقلید از فقهاء فاسق مذمت فرموده است.»

اما کسانی از فقها که خویشان دار و دین دار و مخالف خواسته‌های نفسانی بوده و از فرمان مولای خود (خدا) اطاعت کند به سود عوام است که از چنین افرادی تقلید کنند.»

امام (ع) اضافه فرمودند که:

«همه فقهاء این چنین نیستند تنها برخی از آنان دارای این صفاتند. پس فقهای که مانند فقهاء عامه (نظیر کعب الاخبار) بر مرکب‌های بدکرداری و زشت‌کاری سوار شوند نباید از آنها هیچ چیزی به نام و از ناحیه ما بپذیرید و یا احترامشان کنید. و جز این نیست که در آنچه از ما (خاندان پیامبر) نقل می کنند اختلاف بسیار وجود دارد. زیرا برخی خلافکاران چیزهایی از ما می گیرند و به دلیل نادانی خود آن را تحریف می نمایند و به علت شناخت ناقص، آن را در غیر موضع خود قرار می دهند و گروه دیگری عمداً بر ما دروغ می بندند تا منافع دنیوی را به سوی خود جلب کنند.....»

مطلب اصلی و بحث ابتدائی در اینجا پیرامون کلمه «تقلید» به معنای پیروی کردن و مطابقت دادن عقیده و عمل خود با شخص مورد تقلید است که در این قسمت از روایت تعریف نشده و روشن نشده است. ولی به طوری که از آغاز روایت بر می آید، و بعداً خواهیم دید، صحبت از دنباله روی عوام یهود از علمای

خودشان در برداشتهائی از تورات و آیات خدا است که چون بی سواد و نسبت به آنها ناآگاه بودند دنباله رو و تقلیدگر ملاهایشان شدند. منظور از تقلید به هیچ وجه تبعیت کورکورانه و فرمانبری در اعمال و دستورهای اجرائی یا به اصطلاح فقهی در مصادیق خارجی نیست. تقلید در تشخیص مفاهیم آیات و چگونگی احکام مذهبی است. همانطور که تا قبل از انقلاب در رساله‌های عملیه صرفاً احکام فقهی مانند رکعات نماز، مبطلات روزه، نصاب زکات و مستحقین دریافت آن و احکامی از این قبیل مطرح می‌شده است و مردم غیر مجتهد احکام عبادی و طرز انجام نماز و روزه یا حج و زکوة را از آنجا یا از آنها فرا می‌گرفته‌اند.

شرایط مشکل فقیه لایق تقلید

مطلب جالب توجه این است که اولاً برای فقیه لایق تقلید شرایط مشکل نزدیک به محال وضع شده است. ثانیاً شخص عامی مقلد موظف است نسبت به وجود آن شرایط اطمینان داشته باشد. شخص شایسته برای تقلید عوام بر طبق این روایت باید علاوه بر فقیه و عالم بودن و آگاهی به مسائل لازم، مجسمه‌ای تمام عیار از تقوی باشد! تقلیدکننده باید تقوای او را شناخته و اطمینان پیدا کرده باشد و هر زمان که خلل و خلافی مشاهده نمود یا اطلاع و احتمال خلاف پیش آمد، دست از تقلید خود بردارد. یعنی در هر حال مسئولیت به گردن شخص مقلد است که در ابتدا و به طور استمرار در اخلاق و اعمال و در رفتار و گفتار فقیه مورد تقلید تحقیق و تفتیش بنماید تا اطمینان به: ۱- خویشتن‌داری یا به تقوای او داشته باشد ۲- بدانند که نگهدار دینش بوده ۳- تحت تأثیر و تلقین یا ترس و طمع و هوای نفس خود قرار نمی‌گیرد و طالب مقام‌پرستی و ریاست‌طلبی نبوده، تحت تأثیر کینه‌جوئی و تندخوئی و کشش‌های دیگر نفسانی قرار نمی‌گیرد ۴- بلکه صددرصد از خدا اطاعت می‌نماید. اگر این اطلاع یا احتمال پیش آمد که فقیه دچار هوای نفسانی یا غفلت و اشتباه گردیده استنباط غلط از احکام خدا و اطاعت از نظریات و احساسات شخصی یا صنفی می‌نماید، شخص عامی نمی‌تواند بگوید چون متخصص و متبحر در دین نیستم، مسئولیتی ندارم و تقلید و تبعیت را ادامه می‌دهم. خصوصاً وقتی اطاعت و اجرای او امر، ملازم با اعمال و آثار فوق‌العاده سنگینی پرمخاطره همچون خونریزی و خرابی صدها هزار نفوس و کرور کرور مال و متاع مملکت باشد.

در زندگی روزمره مراجعه مردم به متخصصان، در اموری که از آن بی‌اطلاعند امری رایج و طبیعی است. ولی آنچه این حدیث روشن می‌سازد این است که مراجعه و تبعیت مردم از هر فقیهی جایز نیست. این حدیث در صدد محدود ساختن تقلید است نه جواز بی‌قید و شرط آن، منظور از عوام در این حدیث همان معنای مصطلح یعنی بی‌سواد و بی‌شعور نیست، چرا که شناخت و پی بردن و مطمئن شدن به شرایط چهارگانه فقیه قابل تقلید مستلزم آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و پیگیری‌های مستمر می‌باشد.

قسمتهای اول و آخر این روایت که در بوته فراموشی گذارده شده است مسئولیت و شرایط تقلید را خیلی دشوارتر و دائره افراد قابل احترام و اقتدار و تقلید را تنگتر می‌سازد.

این روایت در بابی تحت ۱۸ عنوان: «باب جایز نبودن تقلید از افراد غیر معصوم که رأی و نظر خود را اعلام می‌دارند» نقل شده است و بیشتر صفات افراد مطرود و مشکوک را که نباید از آنها پیروی نمود بر می‌شمارد.

مقایسه عوام یهود با مستضعفین

امام معصوم ضمن بیان علت مذمت یهود به دلیل تقلیدی که از علماء خود می‌کنند می‌فرماید: یهود از

علمائی که به طور آشکار دین را فدای خواسته‌های نفسانی خود نموده حق را باطل و باطل را حق می‌ساختند و حقوق دیگران را پایمال می‌کردند تا سهمی بیشتر از استحقاق به طرفداران خود بدهند تقلید می‌کردند و سپس اضافه می‌کند که اگر عوام ما از چنین کسانی تقلید کنند مانند عوام یهود مورد خدمت می‌باشند.

ملاحظه می‌کنید که مسئله درست مشابه حال و وضع عوام خود ما، یا به اصطلاح انقلابی، مستضعفین ایران است که مانند عوام یهود از علمای خود تقلید می‌نمایند و اگر دقت لازم را نداشته باشند ممکن است مانند آنها جزو مغضوب علیهم و مستوجب و مشمول عذاب خدا در آخرت باشند.

پس از این توضیحات است که امام می‌فرماید: واما من کان من الفقهاء . . . و این دقیقاً محدودیت تقلید شروط آن را بیان می‌کند و نهی تقلید از هر فقیهی است.

معرفی و مقایسه‌ای که امام معصوم و برحق با چنین تفصیل و تأکید از علماء می‌فرماید بسیار تکان‌دهنده و آموزنده است. هم فقها و روحانیت و هم مستضعفین مقلد ما را در مسئولیت سنگینی قرار می‌دهد. نه چنین است که عده‌ای به اعتبار لباس و مقام و با استناد به حدیث «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»^۱ خود را صاحب اختیار ملت و مجاز به هر فسق و معصیت بدانند و نه چنین است که عده‌ای به بهانه بی‌بهره‌گی از دانش دین از خود سلب مسئولیت و حیثیت کرده طوق تقلید و اسارت کورکورانه از هر فقیهی را به گردن اندازند و خود را از عذاب آخرت و ایراد امت مصون بدانند. بلکه طرفین قضیه مانند یهودیان مورد ملامت و عذاب خدا خواهند بود. همینقدر که از عالم و فقیهی یا مدعی فقاقت یا صدارت مردم دروغ و اغوائی دیده شد، تصرف حرام در اموال و حقوق مردم کرد، رشوه و کمسیون گرفت، احکام خدا را روی اغراض سیاسی و تبلیغات یا منافع و تعصبات صنفی و گروهی تغییر داده تبعیض و تضییع حقوق مردم نمود و از این قبیل انحرافات و سوءاستفاده‌ها را مرتکب شد، تقلید و تبعیت چنین عالم غیرمجاز و موجب عذاب خواهد بود. حتی گروه‌گرائی و تعصب صنفی یا طرفداری از خودیها نیز از فقیه سلب شایستگی و اعتماد و اقتدا می‌نماید. بنابراین باید به طور جدی مراقب خود بوده چشم‌ها را باز کنیم و دستی دستی و روی غفلت و تنبلی یا خامی و خوش‌باوری خود را به هلاکت نیندازیم! هرگونه اخبار، روایات و حکایاتی که چنین فقها و علماء از خدا و رسول و امامان نقل کنند یا عملی را توصیه و یا تحمیل نمایند، مشکوک دانسته دلائل و مدارک را بررسی و تحلیل بنمائیم.

هشدار درباره پیروی از برخی از فقهاء

در روایت بالا بعد از جمله مشهور «للعوام ان یقلدوه» چنین آمده است:

«و چنین نیستند مگر برخی از فقهای شیعه نه همگی آنها، پس هر یک از آنها که همچون علماء عامه (نظیر کعب‌الاحبار) بر مرکبهای بدکرداری و زشت‌کاری (فحشاء) سوار شود از آنها هیچ چیزی به نام، و از ناحیه ما نپذیرید و احترامشان نکنید و جز این نیست که در آنچه از ما به دوش می‌کشند اختلاط و التقاط بسیار است. زیرا که خلفاران چیزهایی از ما می‌گیرند و حمل می‌کنند ولی در اثر نادانی و بی‌سوادی تحریفش می‌نمایند و اشیاء و احکام را خارج از محل و مکان خود قرار می‌دهند. یا معرفت و شناخت درست ندارند و یا در اثر کشش عوارض دنیا عملاً به ما افترا می‌بندند و آتش جهنم را بیشتر می‌کنند.»

1- علماء امت من برتر از انبیاء بنی اسرائیل هستند.

در پایان همین روایت آمده است که پرسیدند بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از کسانی که نام و عنوان شما را اختیار می‌نمایند یا جای شما را اشغال کرده ممالک و کشورهای شما را فرمانروائی می‌نمایند چه کسانی هستند؟ فرمود:

«علما زمانی که فاسد باشند یا خرابی و نافرمانی نمایند، اینها به تظاهر و تبلیغ برای نادرستیها و نارواها (باطلها) می‌کنند و حقایق را کتمان می‌نمایند. درباره آنها خداوند فرموده است «اینها را خدا و لعنت‌کنندگان لعنت می‌نمایند.»

ملاحظه می‌کنید که خرابها و فاسدهای علمای دین که تأسی و تقلید از آنها سبب گمراهی و گرفتاری کشورهای اسلامی شده و مسلمانان را مانند فاسقین علمای خلفا و دولتهای بنی‌امیه و بنی‌عباس به جرگه «ضالین» کشانده بنا به فرموده امام صادق (ع) کم نیستند. از کسانی که برای خود از چنین راهها تحصیل و یا تأمین ثروت و شهرت با قدرت و به طور کلی ضلالت می‌کنند نباید کمترین ارشاد و افتاء یا تعلیم و توصیه را که به نام اسلام و ائمه می‌نمایند پذیرفت. زیرا در اثر بی‌سوادی و یا دروغ‌پردازیهای دنیاپرستانه خود آیات و احکام خدا را تحریف و جا به جا می‌نمایند. از اسامی و القاب و عناوین ائمه دین برای فریب مردم و دنباله روی از خود، سوء استفاده فراوان نموده مدح و نطق نثارشان می‌شود در صورتی که به فرموده پیغمبر خدا مستحق لعن و نفرین هستند!

در روایت فوق (امام علیه‌السلام) درد دل می‌فرماید که این نوع علماء باعث بدنامی ما شده مومنین و مردم را از مکتب ما و از اسلام منصرف و منحرف می‌کنند.

به طور خلاصه و بنا به فرموده امیر مومنین علی علیه‌السلام علما می‌توانند بهترین مردم روی زمین و بدترین آنها باشند.

شادروان ملا احمد نراقی در مثنوی طاق‌دیس چهره این گونه عالمان را چنین ترسیم می‌کند:

وان دگر خود را فقیه شهر خواند	حکم بر مال و دماء خلق راند
شهره اندر هر افق چون بدر شد	صدر را بگرفت ذات الصدر شد
مدرسی آراست از فوج آتاش ^۱	شغل جمله درس، لیکن درس آتش
آش دانی چیست ای مرد سلیم	مال امواتست و اوقاف و یتیم
اصل استصحاب و تنقیح المناف	امر و نهی و حل و حرمت احتیاط
نیک داند لیک بهر زید و عمر	از برای او نه نهی آمد نه امر

نتیجه‌گیری:

بنابراین، نه باید بدبین و بدخواه همه علمای دین بوده درهای تعلیم و تربیت دینی را به روی ملت بست و علم و علماء را مسدود و معدوم کرد، و نه درباره‌شان غلو کرده مفاسد و معاصی یا جهل و گمراه‌سازیشان را ندیده گرفته به احترام جلوه و جبروتی که اتخاذ کرده‌اند نفهمیده و نسنجیده و بنده‌وار احترام و اطاعتشان نمود. خلاصه اینکه نباید دین و دنیای خود را فدای هیچ‌کس نمود.

1- آتاش - هم‌آخور و هم‌شرب

تقلید چشم‌پسته و کورکورانه از هر فقیهی و سرسپردگی که همراه با خودباختگی و خود فروختگی بوده و سلب حیثیت و مسئولیت از شخص بنماید مردود است و موجب بدبختی این دنیا و عذاب آخرت خواهد گشت. اما تقلید به صورت تعلیم با تشخیص و تحقیق و تعهد قابل قبول بوده ممکن است موجب هدایت و سعادت گردد.

در ضمن این نکته قابل توجه است که خداوند نیز نمی‌خواهد بندگان از آیات قرآن را هم بدون دقت و بصیرت مانند کرها و کورها دریافت کرده، خود را به روی آن اندازند.^۱

از طرف دیگر قداست و احترام عام و مطلق برای صنفی به نام روحانیت قائل شدن و آنها را دربست مساوی اسلام و خدا و سرور و حاکم بر خود دانستن و امتیازات ویژه‌ای برای آنان قائل شدن، حرف کاملاً غلط و خلاف فرموده پیغمبر و پیشوایان گرامی است. خداوند برای انسان کرامت و منزلت و مقام قائل شده، به همگان آزادی و اختیار یا امانت و خلافت عطا کرده، انسان‌ها را مساوی و برادر یکدیگر قرار داده است. قرآن خدا و کلام و سنت رسول، مستقیماً با همه افراد اعم از با سواد و بی‌سواد حرف می‌زنند و هر مسلمانی دعوت به قرائت و فهمیدن قرآن شده است. خدا قرآن را آسان کرده است تا تدبر و تعقل در آن بنمائیم و هر جا نفهمیدیم از اهلش پرسش کرده دانش و بینش پیدا کنیم و تا نفهمیدیم و ندانستیم پیروی از چیزی یا کسی نکنیم. و جز خدا بندگی احدی را ننمائیم.

اللهم اهدنا من عندك وافض علينا من فضلك

نهضت آزادی ایران

دی ماه ۱۳۶۶

1- آیه ۷۴ فرقان - و الذین اذا نكروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا (بندگان خدای رحمن آنان هستند) که هر گاه متذکر آیات پروردگارشان شوند به حال کر و کور روی آن نمی‌افتند.

(٢٣٣٨٥) ٢٠- أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في (الاحتجاج) عن
 أبي عبد الله العسكري عليه السلام في قوله تعالى: « فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون
 هذا من عند الله » قال: وهذه لقوم من اليهود - إلى أن قال: وقال رجل للعاصم
 عليه السلام: إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب إلا بما سمعوه من
 علمائهم فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم؟ وهل عوام اليهود إلا كرامتنا
 يقدون علمائهم - إلى أن قال: فقال عليه السلام: بين عوامنا وجماعة اليهود فرق من
 جهة وتسمية من جهة، أما من حيث الاستواء فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم ولنا
 كما ذم عوامهم، وأما من حيث الفرقوا فإن عوام اليهود كانوا قد عرفوا علمائهم
 بالكتب السراج وأكل الحرام والرفا وتمييز الأحكام وانظروا بآرائهم إلى أرباب
 من فعل ذلك فوفاس لا يجوز أن يسدني على الله ولا على الرسل الذين أرسلوا
 فلذلك ذمهم، وكذلك عوامنا إذا عرفوا من علمائهم الذين ألقوا بالعبثية
 الشديدة والتكالب على الدنيا وحرامها، فمن قلده مثل هؤلاء فهو من اليهود الذين
 ذمهم الله بالتقليد لمتعة علمائهم، فأتوا من كان من القضاة والفقهاء حائلاً لديهم
 مخالفاً على هراء، مطيعاً لأمرهم وولاه، فللموام أن يقاتروه، وذلك لا يكون إلا
 بعض قعها، الشيعة لا ذمهم، فإن من ركب من القبايح والنواهي حراماً كركب الماء
 الغامة فلا تقبلوا منهم شيئاً ولا كرامة، وإنما كثر التخليط فيما يتحمل عن أهل
 البيت لذلك، لأن الغمّة يتحملون عنها فيصرفونه بأسره لجهلهم ويؤمنون الأشياء
 على غير وجهها لقلة معرفتهم، وآخرون يعمدون الكذب علينا لجهلهم.

ارتقله وذلك ليكون لبعض ثبات السبعة لا يسهل ما يترك من الفبايح والنواشير
 فبقية هذا الباب فلا تقبل اسمهم عشتار ولا كوزا ولا كركم الخ فبقية ثباتها أهل البيت
 لا والله فقلوبهم على خير قلوبهم في حشرهم وضيق الأثر على خير قلوبهم القادرين منهم
 بينهم ثبات الكذب على الجوارير من الدنيا ما هو أدم الأراجيم منهم ومن ثبات الأعداء
 على الفصح فيما يقبلون بعض عيوننا الصعبة فيهم همون برحمتنا فيستبدون بآياتنا
 فوضيحتنا الرضا والرضا في ما نرضى الأكارع على التي نحن رآها فيعبدوا بآياتنا
 شيعتنا على خير قلوبنا أفضلوا وأما ذكرهم أضر وضعفنا شيعتنا من حشرهم زيد على حشرهم
 طيبها السلام وأصحابها فيهم يسلمونهم الأرواح والموال ومولا التوا الناسيون المنتمون
 لنا والوالمول ولا نأنا سعادون يدخلون الشان الشبهة طرقتنا شيعتنا بصلواتهم ويسعون
 فصدحنا المصيب كبر من علم الله طرقتهم من مولا العوام الأبرار والأصاير فيسرون
 طيبهم بتركهم في هذا الشجر الكافر وكنته يفتون ما يفت على الصواير فيرسله فيقول
 من جمع أهلهم بذلك جبالنا والأخر جمع على راضك من الدنيا وهذا الجحيم فوالقار سواد
 صل الله عليه والشر طرقتنا المنصورون معنا الناطقون للعلم والشان المنصورون بأسمائنا
 المنصورون أئادنا أئادنا بصلواتهم وهم للمن سحنون ويلعبون ونحن كرام الله ممنونون
 وجعلوا له وصلواته كمنذ الغرير طرقتهم من قولهم يستخفون فوالقار في الأبرار فيقول
 من جرح طرقتهم بعد أن الهدى وصباح الدعوى في العمل المنصلي قبل فترت على الجحيم
 فربون نازر وبعد الشجر ناسا كرم بعد الشجرين بالفاكر والأخذ لا يكره والشان
 ما نكره فالأعمال الناصدون لهم الأبرارون للأبواب الكائنون للفايق بينهم فالعشاق أئادنا
 الله ولهمم للأعوان الأبرارون الشكائب في الشان والآدرون وسطا الطار بآياتهم
 على الشان فيقولون الأبرارون ووطه ووجهه يروفت فينقدهم وتساوي يعينون ما يقدر
 أو يصب لهم

باب من عجزنا بالامر من السلام ومن لا يجوز الامام
 وقسبر قولنا مال ومنهم استيون لا يعلمون الكتاب الآخرة فان قال رجل لاصحاب علي السلام فاذا
 كان هؤلاء القوم من اليهود لا يبرون الكتاب إلا بالبعوض من عطلانهم لا يسيل لهم العبر
 ذمهم بتقديهم والقبول من عطلانهم ومصلح عوام اليهود لا كوايلا يملكون عطلانهم فان لم
 لا اولئك القبول من عطلانهم لم يجر لهؤلاء القبول من عطلانهم فعلا في الدين بين عوانا وعطائنا
 بين عوام اليهود وعطائهم فزنى عصبه وشو بيز عصبه اما من حش استيون فان الله قد
 عوانا بتغليدهم عطلانهم كان عوانهم والامن حيث امنوا فعلا قال ابن سوار الله
 ملة السلام ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا عطلانهم بالكذب القبيح وكل الجرار والنا وبيهم
 الاحكام عن واجها بالشفاعات والعتبات والله ما نعتهم وعرفهم بالتعصب الذي
 الذي بغداديون براد بانهم اذا انقصوا الاواطون من فضيتهم طردوا عطلانهم لا بحقه
 من عصبوا الذين لم يجر وطور من رطبه وعرفهم ببنادون الخواتم وانصروا بآيات
 فلو هو حلال من فعلوا بمتطويزه من فاسق لا يجوز ان يصدر فيعلاهم ولا يواظبون
 وبز الله فذلك ذمهم لا فله من مذمهم فوا من قد عطلوا لا يجوز قبولهم ولا تصد بعين
 حكاية ولا العلو بانوذي الرقيم عن ابن سوار الله ورجع عطلانهم فيقولون الله
 عبيد البراد كات ولامر او حصر من ان يحقوا اشهر من ان قد طرقتهم وكذا كات عوام اشان اذا عرفوا
 من فيها هم المنصور الطاهر والمصيبة الشديدة فالكاكيب على عطلان الدنيا برادها لا يشعرون
 طردوا ان كان اصلاح امره مستحقا بالترتيب البراد احسان على من عصبوا البراد ان كان لا ولا
 والاهما تترسخنا من فليس عوانا شاننا في الاغنياء هم مثل اليهود الذين ذم الله النعمان
 منها هم والله ما كان من عفايا صاينا لنفسه حافظا لدينه عطايا على عوام وطبعا لامر من فذلوا